

دکتر رضا ایراندوست تبریزی\*

## خانه پدری و خاطرات کودکی در اشعار لامارتین و شهریار

درها همه بسته است و برخ گرد نشسته یعنی نرنی در که نیایی اثرم را...  
میخراستم این شیب و شبایم بستانند طفلیم دهند و سر پرشور و شرم را  
(شهریار)

چکیده:

دوران کودکی برهه‌ای سرشار از خاطره‌هاست که رویدادهای گوناگون آن تا پایان عمر انسان در نهانخانه ذهن او باقی می‌ماند. شیرینی این خاطرات به حدی است که یاد آنها احساسی از حسرت و اندوه در روح انسان بر جای می‌گذارد. خانه پدری، به عنوان محل وقوع این رخدادها و شکل‌گیری این خاطره‌ها، نقش ویژه‌ای در تداعی آنها دارد، زیرا هر کنجی از آن صحنه‌هایی از

---

\* عضو هیأت علمی گروه آموزشی زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه تبریز

این رویدادها را در خود ثبت و ضبط کرده است.

ایسن دو مضمون، هر بار که در اشعار و زندگینامه‌های شعرا و نویسندگان ملت‌های گوناگون به رشته نگارش در آمده است، مهمترین محل عطف توجه پدیدآورندگان آنها بوده است. بررسی و مقایسه این آثار که وجوه اشتراک و افتراق آداب و رسوم، و به طور کلی فرهنگ‌های خانوادگی و اجتماعی این ملت‌ها را در اعصار مختلف نشان می‌دهد، می‌تواند، در بحث ادبیات تطبیقی، بخش عمده‌ای را به خود اختصاص دهد.

در این نوشته کوشیده‌ایم تا این دو مضمون را در اشعار دو شاعر نامدار ایرانی و فرانسوی، شهریار و لامارتین، مورد مطالعه و مقایسه قرار دهیم.



دریغ خوردن بر عمر سپری شده احساس فطری انسان است. این احساس معمولاً هنگامی در او به وجود می‌آید که دوران کودکی را پشت سر گذاشته و از سنین جوانی و میانسالی گذشته است. این حالت روحی به گونه‌ای فراگیر است که حتی آنان که از گردش ایام جز بی‌مهری ندیده و غیر از تلخی نچشیده‌اند نیز بر عمر رفته خویش دریغ می‌خورند. روشن است که این احساس در وجود کسانی که در گذشته زندگی آسوده‌ای داشته‌اند و اکنون از آن محرومند، قویتر است؛ اما، در هر صورت، چه آنان که از ایامی شیرین و بی‌دغدغه بهره‌مند بوده‌اند و چه کسانی که لحظه‌لحظه زندگیشان با دشواریها و سرشکستگی‌ها همراه بوده است، در یک احساس با هم سهیمند و آن حلاوت حسرتباری است که یاد خاطره‌های دوران کودکی در کام جان آنان برجای می‌گذارد.

این برهه از زندگی انسان از لحاظ غریزی دوران تکاپو و نشاط و سنین فارغبالی است؛ مرحله‌ای از زندگی اوست که در کنار اعضای خانواده و در فضایی آکنده از جنب و جوش سپری می‌شود. اما این ایام مستدام نیست: با بالا رفتن سن اعضای خانواده، هر یک از افراد این کانون محبت و همدلی زندگی مستقلی اختیار می‌کند و از آن فاصله می‌گیرد. رفته رفته خانه پدری از آن همه شور و حال و قیل و قال تهی می‌شود؛ آنگاه پیری و تنهایی به سراغ پدر و مادر می‌آید و آن دو یکی پس از دیگری در کام مرگ فرو می‌غلتنند. بدین ترتیب سکوتی سنگین و حزن‌انگیز بر این چهار دیواری سایه می‌افکند؛ اندک اندک گرد متروکی بر چهره آن می‌نشیند و کالبدی بی‌جان و فراموش شده از آن برجای می‌ماند که آرامگاه خاطرات تلخ و شیرین انسانهایی است که سالها در پناه آن زیسته‌اند.

این خانه، در صورتی که به حال خویش رها شود، در تملک عوامل طبیعی، همچون آفتاب و باد و برف و باران در می‌آید و با گذشت زمان خرابیهایی در آن ظاهر می‌گردد: درختان آن می‌خشکد، علفهای خودرو همه جا را پر می‌کند، شیشه‌های پنجره‌ها می‌شکند، اطاقها پناهگاه پرنندگان می‌شود و عنکبوتها در زوایای دیوارها مأوی می‌گزینند. به قول ویکتور هوگو «فراوانی تارهای عنکبوت پر از مگس از آرامش کامل عنکبوتها خبر می‌دهد!»<sup>۱</sup>

اما یک ارتباط نهان روحی همواره میان این خانه و ساکنان سابق آن وجود دارد، چرا که در هر کنجی از آن گنجی از خاطرات تلخ و شیرین آنان نهفته است. این احساس وابستگی هنگامی عمیقتر می‌شود که برای بازماندگان این کانون خانوادگی از هم پاشیده، امکان دسترسی به این خانه و دیدار مجدد آن وجود نداشته باشد.

نویسندگانی که زندگینامه خود را به رشته تحریر در می آورند، معمولاً به نگارش خاطرات دوران کودکی خود توجه و حساسیت خاصی نشان می دهند و این بخش از زندگی آنان، علی رغم کوتاه بودن آن، حجم بیشتری از زندگینامه های آنان را در بر می گیرد. از نویسندگان فرانسوی، ژان ژاک روسو<sup>۲</sup> در کتاب «اعترافات»<sup>۳</sup> و شاتوبریان<sup>۴</sup> در کتاب «خاطرات آن سوی گور»<sup>۵</sup> مفصلاً به شرح جزئیات وقایع دوران کودکی خود پرداخته اند و در توصیف خاطرات این مرحله از زندگی خود دستخوش شعف فوق العاده ای شده اند.

نگارش «اتوبیوگرافی»<sup>۶</sup> در دوران شکوفایی مکتب رمانتیسیم در فرانسه (۱۸۴۸-۱۸۲۰) به صورت «رمان شخصی»<sup>۷</sup> که گونه ای «رمان روانشناختی»<sup>۸</sup> محسوب می شود نیز تجلی یافت؛ زیرا این مکتب، در قلمرو ادبیات، از فرد و حالات روحی او موضوعی در خور توجه ساخت. در رمان شخصی، نویسنده، بدون آنکه همچون «اتوبیوگرافی»ها، با استفاده از ضمیر اول شخص مفرد، به شرح رخدادهای زندگی خود پردازد، در غالب موارد از طریق یک شخصیت واسطه به تجزیه و تحلیل روحيات خویش می پردازد. به جرأت می توان گفت که مهمترین نمونه رمان شخصی یا روانشناختی دوره رمانتیسیم، «ژنه»<sup>۹</sup>ی شاتوبریان است. در این رمان، روح حساس و پر تب و تاب قهرمان داستان، زندگی سراسر اضطراب دوران جوانی شاتوبریان را نشان می دهد. پس از شاتوبریان رمان نویسان دیگری نیز همچون مادام دو استال<sup>۱۰</sup>، سنانکور<sup>۱۱</sup>، بتزامن کونستان<sup>۱۲</sup> و سنت بوو<sup>۱۳</sup> به نگارش این نوع رمان پرداخته اند.

این گونه رمانها، اگر چه آینه تمام نمای حالات روحی نویسندگان آنها می باشد، اما هرگز نمی تواند دقت و امانت رمانهای «اتوبیوگرافیک»<sup>۱۴</sup> را داشته باشد. در رمان اتوبیوگرافیک «خاطرات آن سوی گور» خواننده پایه پای

نویسنده، زندگی روزانه او را از بدو تولد تا زمانی که او از توان نویسندگی برخوردار است، زیر نظر دارد؛ ولی در «ژنه» که آن نیز نوشته شاتوبریان است، این دقت و امانت در پرداختن به جزئیات زندگی مادی روزانه و شرح رویدادهای خرد و کلان آن به چشم نمی‌خورد، بلکه خواننده، تنها با تموجات روحی نگارنده در برهه محدودی از زندگی او، آن هم از خلال زندگی قهرمانی که مخلوق خیال نویسنده است، آشنایی پیدا می‌کند.

برای خوانندگان این «توبیوگرافی»ها شیرین‌ترین بخشهای آنها صفحاتی است که به شرح وقایع سالهای آغازین زندگی نویسندگان آنها اختصاص دارد، زیرا هر خواننده‌ای، صرف نظر از ملیت و فرهنگ او، با مرور این رخدادهای، درباره آغازین سالهای زندگی خود وجوه مشترک زیادی با زندگی نویسنده پیدا می‌کند و صحنه‌های فراوانی از خاطرات تلخ و شیرین زندگی او از نهانخانه ذهنش بر افق خیالش منتقل می‌شود.

خانه پدری، به عنوان محل وقوع این صحنه‌ها، یکی از مضامین (تم)های مهمی است که در این‌گونه نوشته‌ها مورد عنایت می‌باشد. در این آثار هر جا که سخن از خاطرات دوران کودکی به میان آمده است، خانه پدری، به عنوان چهارچوب رویدادها ایفاگر نقش تعیین کننده‌ای می‌باشد. نویسندگان و شعرای مکتب رمانتیسم فرانسه به مدد روح خیالپرداز و خامه سحرآفرین خود، شیواتر از قلمزنان دیگر مکاتب ادبی در این زمینه شاهکاری‌های ارزنده‌ای از خود به جا گذاشته‌اند. برخی از شعرا و نویسندگان ایرانی نیز درباره این مضامین آثار گرانبهایی خلق کرده‌اند.

در این نوشته سعی خواهیم کرد، همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، درباره دو مضمون یاد شده، یعنی خاطرات کودکی و خانه پدری، یک بررسی

تطبیقی در اشعار دو شاعر نامدار ایرانی و فرانسوی، شهریار و آلفونس دولامارتین<sup>۱۶</sup>، داشته باشیم. آثار منظومی که به عنوان مرجع محوری مورد استفاده ما قرار خواهد گرفت، شاهکار «حیدرآبایه سلام» شهریار و منظومه «تاک و خانه»<sup>۱۷</sup> لامارتین می باشد. برای اجتناب از توضیح واضحات، در معرفی شهریار مطلبی نمی نویسیم ولی به طور مختصر به معرفی لامارتین می پردازیم:

آلفونس دولامارتین در سال ۱۷۹۰، یعنی یک سال پس از انقلاب کبیر فرانسه، در شهر (ماکون)<sup>۱۸</sup> در یک خانواده کاتولیک سلطنت طلب به دنیا آمد. دوران کودکی و جوانی او در آغوش طبیعت و در روستای (میلی)<sup>۱۹</sup> سپری شد و به همین سبب او نیز، همچون شاتوبریان، احساسات و تخیلات خود را در این فضای باز و در دل زیبایهای پرفسون دژه های سبز و خرم و کوهپایه های پرگل و گیاه پرورش داد. شهریار درباره تأثیر چنین محیطهایی در باروری اندیشه و خیال شاعران می نویسد:

«شعرائیکه در کودکی با کوه و جنگل و دریا سروکار داشته اند و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته اند میدانند که رویاهای شیرین آن ایام بعدها گنجی را تشکیل می دهند که در دوران نویسندگی همیشه در آستین و در دسترس استفاده است».<sup>۲۰</sup>

از همین روست که شاهکارهای شعر لامارتین را منظومه هایی نظیر «دژه»<sup>۲۱</sup>، «دریاچه»<sup>۲۲</sup>، «خزان»<sup>۲۳</sup> و اشعاری از این قبیل که در آنها توصیف گوشه هایی از زیبایهای طبیعت مطرح است، تشکیل می دهد.

لامارتین در سال ۱۸۲۰، یعنی مقارن با نخستین سال ظهور و شکوفایی مکتب رمانتیسیم، با انتشار دیوان «تفکرات شاعرانه»<sup>۲۴</sup> به اوج اشتهار

و محبوبيت رسيد و به عنوان رئيس اين مكتب در قلمرو شعر شناخته شد. از آن پس نيز آثار مهمي در زمينه شعر تغزلي تقديم ادبيات فرانسه نمود كه شرح آنها با مجال اين مقال سازگار نيست.

از ویژگیهای زندگی لامارتین که برخی دیگر از شعرا و نویسندگان رمانتیسیم را هم شامل می‌شود، فعالیت‌های گسترده او در عرصه سیاست بود. او پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ فرانسه که به انقراض رژیم پادشاهی لوئی فیلیپ<sup>۲۵</sup> انجامید، مدتی ریاست دولت موقت را بر عهده گرفت، سپس نامزد ریاست جمهوری فرانسه شد، اما با اختلاف فاحشی، از لحاظ تعداد آرا، از لوئی ناپلئون<sup>۲۶</sup>، برادرزاده ناپلئون بناپارت، شکست خورد و برای همیشه از صحنه سیاست کناره‌گیری کرد.

لامارتین که کودکی و نوجوانی خود را در دامن طبیعت گذرانده بود، تا پایان عمر با آن الفتی ناگسستنی داشت. او خداوند را در دل طبیعت می‌جست و به خوانندگان آثارش توصیه می‌کرد که آفریدگار را در بطن طبیعت بجویند، نه در معابد. توجه او به جاذبه‌های طبیعت کمتر از شهريار نيست و توصیفات او از مظاهر پر جبروت آن از لحاظ دلربایی با عنایت شاعر ایرانی در این باره همسنگ است.

شهريار نيز در كودكي و نوجواني در دامن پر مهر طبيعت زيسته و در دامنه «حیدریابا» بزرگ شده است. روح لطیف و احساس ظریف او در تصویر زیبایی‌هایی که در وجود این کوه پر خیروبرکت متجلی است، از مجموعه «حیدریابایه سلام» شاهکاری جاویدان ساخته است. او درباره خلق این اثر گرانتدر چنین می‌نویسد:

«در دلم بود که سروده‌ای هم بشیوه ترانه‌های محلی داشته باشم که در ذائقه محلیها خاصه در کام همبازیهای دوران بچگیم شیرینتر نماید.»<sup>۲۷</sup>

### دو شاعر در سوگ ایام گذشته

در مجموعه «حیدربابا به سلام» که در واقع سوگنامه‌ای بر عمر سپری شده و به ویژه دوران کودکی است، شهریار از کوه حیدربابا شخصیتی راستین می‌سازد، و چون شاعر از بی‌وفایی یاران اندوه فراوان در دل دارد، این کوه با صلابت را که گذشت زمان نتوانسته است مهرش را به قهر تبدیل کند و همچنان راست قامت و گشاده دست نعمتهای خداوند را بی‌هیچ دریغی تقدیم روستائیان «قیش قورشاق» و روستاهای اطراف می‌کند، مورد خطاب قرار داده و با او راز دل می‌گشاید. او به گونه‌ای با «حیدربابا» سخن می‌گوید که گویی مخاطبش یک انسان پرشکیب است که به شکوه‌های شاعر گوش هوش سپرده است تا از این طریق شرنگ حرمان او را به شهد امید مبدل سازد و بر خاطر پریشان و دل آزرده‌اش مرهمی بگذارد. شاعر گاهی این کوه باشکوه را از جریانات اندوهباری که در دوران هجران بر او روی آورده است، آگاه می‌سازد و زمانی نیز درباره اتفاقاتی که در غیاب دراز مدت او در روستا رخ داده است و حیدربابا در گذر زمان با قامتی برافراشته نظاره گر و گواه آنها بوده است، سؤال پیچ می‌کند و اخبار و احوال رفتگان را از او جویا می‌شود.

منظومه «حیدربابا به سلام» از دو بخش تشکیل یافته است. در بخش نخست، شهریار، از فاصله‌ای دور که او را از یار وفادار دوران کودکی جدا می‌کند، با «حیدربابا» سخن می‌گوید. اشعار این بخش به محتویات نامه منظومی می‌ماند که شاعر به «حیدربابا» نوشته است. در این نامه شهریار با یادآوری



خاطرات دوران کودکی خود در روستاهای «قیش قورشاق» و «خشکتاب» و در دامن «حیدریابا»، در رؤیاهای شیرینی فرو می‌رود. لحن و محتوای این اشعار، اگرچه شاعر در آنها از اندوهان خویش نیز سخن می‌گوید، اغلب شادی بخش و سرشار از امید و آرزوست. او در عالم خیال صحنه‌های پرجاذبه‌ای از روستا و مردم آن می‌آفریند و گمان می‌کند که به هنگام دیدار با «حیدریابا» این تصاویر زیبا و رؤیاهای شیرین به واقعیت خواهد پیوست؛ اما در بخش دوم منظومه، آنگاه که شاعر شوریده دل به دیدار معشوق نایل می‌شود، از آن همه تصاویر سرورآفرین اثری نمی‌یابد. از این رو سوز نازکترین اشعار خود را در رثای هر آنچه که روزگاری مایه نشاط و امید بوده و اینک دیگر اثری از آن بر جای نمانده است، انشاء می‌کند:

حیدریابا، سنی وطن بیلیمشیدیم،

وطن دئیب، باش گوتوروب گلمیشیدیم،

سنی گوروب، گوز یاشیمی سیلمیشیدیم،

حالبوکی، لاپ غملی غربت سنده یمش،

قارا زندان، آجی شربت سنده یمش.<sup>۲۸</sup>

حیدریابا، تو را وطن خود شمرده‌ام

میهن خطاب کرده، به تو دل سپرده‌ام

با دیدنت سرشک ز مؤگان سترده‌ام

غافل از اینکه بود تو را غربتی غمین

زندان تار و شربت تلخ و دل حزین<sup>۲۹</sup>

منظومه «تاک و خانه»ی لامارتین که به نظر نگارنده این سطور شیواترین اثر اوست، اگر چه از لحاظ حجم مطالب و تنوع مضامین نمی‌تواند با «حیدر بابایه سلام» برابری کند، اما از این جهت که احساس حسرتبار شاعر را به هنگام بازدید خانه متروک پدری و مویه‌گری او را در سوگ دوران کودکی از دست رفته و فقدان عزیزانش نشان می‌دهد، با شاهکار شهریار هم مضمون است.

این منظومه در شرایطی سروده شده است که به نظر می‌رسید لامارتین با شعر وداع کرده است. او در سال ۱۸۵۷، یعنی در ۶۷ سالگی، پس از سالها دوری از زادگاه خویش، برای دیدار دوباره خانه پدری در موسم خزان، به (میلی) باز می‌گردد و بر روی چمنزار مقابل خانه پدری دراز می‌کشد. شاعر جریان آن روز را این گونه توضیح می‌دهد:

«در سایه خانه پدری بر روی علفها دراز کشیدم و در حالی که به تماشای پنجره‌های بسته سرگرم بودم، به ایام گذشته اندیشیدم. بدین ترتیب این سروده از دلم بر لبانم جاری شد و ابیات آن را با مداد در حاشیه کتاب کهنه پترارک<sup>۳۰</sup> نوشتم.»<sup>۳۱</sup>

به هنگام تماشای خانه پدری، خاطرات دوران کودکی لامارتین یک‌به‌یک به سراغ او می‌آید. بحران عمیق روحی که شاعر با آن دست به‌گریبان بود، بر اندوه ناشی از گذشت ایام می‌افزاید: او در بیست سال پایانی زندگی خود با دشواریهای فراوان مالی مواجه بود، به طوری که برای پرداخت دیون کمرشکن خود که در نتیجه ولخرجیهایش روی هم انباشته شده بود، ناگزیر شد در سال ۱۸۶۰ این خانه را، علی‌رغم علاقه روحی زیادی که به آن داشت، بفروشد.

منظومه «تاک و خانه» در عین حال که تبلور احساس لطیف یک شاعر رمانتیک است، اما پایبندی نویسندگان و شعرای رئالیست را به توصیف دقیق صحنه‌ها تداعی می‌کند.

لامارتین، پس از سالها مفارقت، با روحی افسرده و دلی پرغم به سوی خانه پدری روی می‌آورد تا با دیدار مجدد آن خویشتن را اندکی تسلی دهد؛ اما در آن جا جز اندوه انبوه چیز دیگری نمی‌یابد. در قطعه زیبای «در جستجوی پدر»، شهریار نیز، آنگاه که در «دلتنگ غرویی خفه» به همراه پسر خود روانه کوی پدر و مسکن مألوف می‌شود تا آرام دل خویش را تسکین دهد، «کانون پدر» را «چون بقعه اموات فضایی همه خاموش» می‌یابد و حتی در خانه پدری که اکنون در تملک دیگران است، به روی او گشوده نمی‌شود و شاعر شکسته دل تلخکامی خویش را در یک بیت سوزناک چنین بیان می‌کند:

ای داد که از آنهمه یار و سر و همسر

یک در نگشاید کسه بپرسد خبرم را<sup>۳۲</sup>

اما لامارتین خانه پدری را در پیش چشم دارد و با اندوهناکی نظاره‌گر خرابیهایی است که عوامل طبیعی در کالبد بیجان آن بر جای گذاشته است. او با مشاهده این وضع اسفبار روح خود را مخاطب قرار داده و چنین می‌گوید:

«ای روح من! اکنون که دلتنگی مرا به این بستر ایام بازگردانده است، چه باری بر دوش تو سنگینی می‌کند؟ (... ) بیا و مکانی را که در آن زندگی شادمانه‌ای داشتی، ببین! ای روح درمانده و محروم من، به من بگو، هنگامی که خاکستر عمر از دست رفته را زیر و رو می‌کنی، یا خانه خالیت را باز می‌بینی

-همچنان که حشره بالدارى غلاف خود را که زمانى پاره‌اى از تن او بود و اينک خاکروبه‌اى بيش نيست باز مى‌بيند- آيا هيچ اندوهى بر وجود تو مستولى نمى‌شود؟»<sup>۳۳</sup>

منظومه «تاک و خانه» از يک مکالمه (ديالوگ)<sup>۳۴</sup> طولانى بين «من»<sup>۳۵</sup> شاعر و «روح»<sup>۳۶</sup> او تشکيل مى‌شود. گويى روح لامارتين در بيرون از تن او عينيت و شخصيت مستقلى پيدا مى‌کند و با «من» او به گفتگو مى‌نشيند: «من» هنوز مفتون جاذبه‌هاى رو به زوال پائيز است، اما «روح» از سوگها و احساس تنهائى در ستوه.

در اين جا، براى دورى از اطناب کلام، تنها آن بخش از منظومه را که با موضوع اين مقاله ارتباط تنگاتنگ دارد به فارسى بر مى‌گردانيم. «من» شاعر «روح» او را مورد خطاب قرار داده، چنين مى‌گويد:

سرنوشت حزن‌انگيز مرا به اين سو کشانده است:

در اين مکان، همه چيز، جز زمان دگرگون شده است؛

ديدگان ما به هر سو که مى‌دود،

تنها، جاى خالى رفتگان را مى‌بيند...

خانه سنگى را که آستانه آن در زير پاهای ما فرسوده شده است،

تماشا کن.

بين چسان خود را در عشقه پيچيده؛

گويى جامه عزا در بر کرده است...

در پای ساختمان که در آستانه فروریختن است،  
و در کنار درخت خشکیده انجیر،  
ساقه پردوام تاک را بین  
که در زاویه دیوار فرسوده به خود پیچیده است.

زمستان پوست سخت آن را سیاه نموده است؛  
این تاک، همچون ماری زخمی،  
شاخه تاب خورده‌اش را  
گرداگرد نیمکت پوسیده حلقه کرده است.

در گذشته، شاخه‌های بی شمار آن  
در اطراف چاه در هم پیچیده بود؛  
پدر و مادر از سایه آن لذت می‌بردند  
و کودکان و پرندگان از میوه‌های آن می‌خوردند.

این تاک تا پنجره بالا رفته  
و به شکل طاقی درآمدن بود؛  
گویی هنوز، مانند سگی که از گهواره‌ای نگهبانی می‌کند،  
ما را باز می‌شناسد... ۳۷

«روح» در پاسخ «من» و در حضور خانه پدری که در سکوتی مرگبار  
فرورفته است، اندوه جانفرسای خود را بیان می‌کند و آسیبهای گوناگون فراوانی

را که از جور زمان بر پیکر بیجان این چهار دیواری از یادرفته بر جای مانده است، برمی شمارد:

من در این مکان جز جای خالی رفتگان چیز دیگری نمی بینم!  
چرا با نشان دادن آثار به جا مانده آنان سوگوارم می کنی؟  
یادآوری مکانهای شادکامیها و بهروزیهای از دست رفته،  
بازگشودن تابوتها و مشاهده دوباره مردگان است.

دیوار، خاکستری و سفالها حنایی شده است؛  
سرمای زمستان سیمان را خرد کرده  
و خزه، بن نمناک سنگهای جداشده از هم را  
سبز نموده است.

ناودانها که هیچ چیزی نمی تواند پاکشان کند،  
آب باران را به صورت جویباری از رنگ دوده درآورده  
و شیارهای سیاهی را بر روی نمای این سکونتگاه خالی از سکنه  
ترسیم نموده است...

در ورودی که عنکبوتها بر روی آن تار تنیده اند،  
بی حرکت و متروک مانده است  
و بر روی پاشنه خود نمی چرخد،  
و دیگر صدای روحنواز پذیرایی از میهمانان را نمی شنود.

کرکره‌های جلوی پنجره‌ها که گنجشکان آلوده‌شان کرده‌اند،  
در اثر زنگ‌زدگی از لولای خود جدا شده است،  
و باد، روز و شب آنها را به دیوار می‌کوبد.  
شیشه‌ها که از ضربه‌های تگرگ شکسته است،  
راه را برای ورود چلچله‌های دیر آشنا  
به لانه‌هاشان باز می‌کند.

ترنم این مرغان بر روی سنگفرشهای پوشیده از کرکهای موج آنها  
تنها صدایی است که از این سرسراهای غرق در سکوت برمی‌خیزد.  
از این خانه متروک، در تمام مدت روز،  
سایه‌ای سنگین بر روی چمنزار پهن می‌شود،  
و این سایه گسترده بیجان  
تنها چیزی است که از آن بیرون می‌آید! ۳۸

«روح» پس لحظ آن که وضع موجود خانه پدری را توصیف می‌کند، به  
گذشته‌های دور برمی‌گردد و سعی دارد که حال و هوای این سکونتگاه را در  
ایامی که از شور و نشاط موج می‌زد به تصویر کشد:

خداوندا! این خانه را از پیش چشمان من دور کن،  
و یا آن را آن گونه که در گذشته بود، به من بازگردان:  
آن گاه که در سایه دل‌های شادی که  
در زیر سقف آن می‌طپیدند،  
همچون قلبی سنگی در ضریان بود.

این کرکره‌های بسته، در لحظاتی که انوار خورشید  
 شبنمها را به بخار تبدیل می‌کند، با گرمای آفتاب باز می‌شد،  
 تا همزمان با حرارت ملایم سپیده‌دم،  
 به عطر شبانگاهی تاک پرشکوفه اجازه ورود دهد.

گویی این دیوارها، همچون موجودی ذی روح،  
 بخار تازه و با طراوت شاخ و برگهای مو شاداب را استشمام می‌کردند.  
 از تمام پنجره‌ها، زندگی شادمانه‌ای بیرون می‌زد.

دختران<sup>۳۹</sup>، در حالی که موهای طلایی شان با باد کوهستان پریشان می‌شد،  
 با انعکاس صداها در آن، فریاد شادی برمی‌آوردند  
 و دستهای خود را روی چشمانشان می‌گذاشتند،  
 و یا انگشتان شان را روی سینه‌های در حال رشد خویش قرار می‌دادند.

مادرمان، که با این صداها لطف از خواب برمی‌خاست،  
 به طرف تک تک این پیشانیها خم می‌شد  
 و به سان مرغک خوشحالی که جوجه‌های خود را گرد می‌آورد،  
 واژگان نماز صبح را به آنان می‌آموخت.

هنگامی که آفتاب تابستانی چلچله ماده را در سقف خانه  
 که هنوز پناهگاه جوجکان اوست، بیدار می‌کند  
 تا به بچه‌های خود آوازخوانی بیاموزد،  
 از لانه پریها، صدای اندکی برمی‌خیزد.



از سپيدهدم، با بالا رفتن آفتاب، مهمه اين كانون خانوادگي به همراه صدای پای خدمتکاران بر روی پلکانهای چوبي، عوعوی سگي که دور شدن ارباب خود را نظاره گر است، و آواز شکوه آمیز گدایی که صدای خود را گريه آلود می کند، به آسمان بلند می شد.

در فواصل این صداها، نوای موسيقي که از زیر انگشتان نوجوان پانزده ساله ای که درس خود را تمرین می کرد، از كليدهای دستگاه بر می خاست، همچون آواز جیرجیرکهای فصل درو در فضا می پیچید.

دریغ! این نواها با افول تدریجی زندگيها و با خاموشی صداها، اندک اندک تقلیل یافت. ابتدا، در زیر بام خانه، پنجره ای محکوم به تاریکی گردید و بسته شد.

بهار پشت بهار، تازه عروسان زیبا، با جوانان دوست داشتنی و دلریا همراه گشتند، و پس از آنکه در آستانه در با گریه های مادر و بوسه های خواهرانشان بدرقه شدند، خانه را ترک کردند.

پس از آن، یک روز صبح، تابوت پدربزرگی  
 به سوی گورستان رهسپار گردید؛  
 سپس تابوتی دیگر و بعد دو تابوت دیگر.  
 آنگاه، در این کاشانه، پیرمرد غمزده‌ای با تنهایی دمساز شد.

سرانجام این خانه در سرایشی تند  
 که در آنجا، زمان، ایام را بر روی هم انباشته می‌کند، لغزید؛  
 در برای همیشه بر روی خانه خالی بسته شد  
 و گزنه همه جا را فراگرفت! ...<sup>۴۰</sup>

«روح»، در پایان این رئای طولانی، با این اندیشه تسلی بخش که  
 خداوند در یکی از کرات آسمانی بی‌شمار خود اقامتگاهی شبیه خانه پدری، به  
 اعضای این خانواده ارزانی خواهد داشت و آنان خواهند توانست بار دیگر گرد  
 هم آیند، آرامش می‌یابد. برای احتراز از اطاله کلام از ترجمه این بخش  
 صرف نظر می‌کنیم.

بالاخره این منظومه زیبا با نتیجه گیری «من» این گونه پایان می‌یابد:

و در لحظاتی که «روح»، گذشت زمان را  
 که در این فصل بسیار کوتاه است، فراموش کرده بود،  
 سایه این خانه گرانقدر بر روی چمن سرد و مرطوب گسترده می‌شد؛  
 اما تأثیر شوم و ملایم این سایه بر روی خزه،  
 مرا که تنها و بی‌کس می‌گریستم، تسلی می‌داد.

به نظرم می آمد که دست فرشته ای  
از گهواره من قنداقی را برمی داشت  
تا از آن کفن مقدّسی برای من بسازد! ۴۱

همان گونه که گفتیم، منظومه «حیدر بابایه سلام» از لحاظ تنوع مضامین بر شاهکار لامارتین رجحان دارد؛ گاهی همسانی این مضامین شگفت آور است. به عنوان مثال، شهریار نیز خانه های متروک و غرق در سکوت رفتگان را پناهگاه دام و طیور می داند و بدین ترتیب، بر ناپایداری شادکامیها و بر بی وفایی روزگار تأکید می کند؛

قینله میز بوردا قوروب اوجاغی،  
ایندی اولموش قورد-قوشلارین یاتاغی،  
گون باتاندا، سؤنر بوتون چیراغی،  
و بلدة لیس لها انیس  
آلا الیعا فیر و آلا العیس \*

اینجا اجاق و مأمن ایل و تبار ماست  
کامروز جای کرکس و کفتار و گرگهاست  
از شامگاه، دهکده تاریک و بی صفاست  
شهری که نیست همدم و همصحبتی در آن  
جز خیل موسپید غزالان و اشتران

• دو مصراع اخیر از عابرن الحارث، شاعر عهد جاهلیت است که شهریار «تضمین» کرده است (جامع الشواهد، محمد باقر شریف، انشارات فیروزآبادی، قم، بی تا، ج ۳، ص ۱۲۸).

خانه‌ها هنوز پابرجاست، اما از ساکنان آنها اثری و خبری نیست:

اثولر قالیر، ائو صاحبی یوخ اؤزو

اوجاقلارین آنجاق ایشیلدیر کؤزو

گندلرین آز-چوخ قالیدیر سؤزو

بیزدن ده بیر سؤز قالاجاق آی امان!

کیملر بیزدن سؤز سالاجاق آی امان!

خالی است خانه‌ها همه از صاحبانشان

۱۲۲ سوسو زند اجاق، به تیره شبانشان

از رفتگان چه مانده بجز داستانشان

ماند به روزگار ز ما هم حکایتی

هر کس به گونه‌ای کند از ما روایتی

شهریار نیز، همچون لامارتین زوال تدریجی شادکامیها را با زیباترین  
تعبیر که فرجام کار انسان در خسران را به بهترین وجه خلاصه می‌کند و در مذاق  
جان آذری زبانان طعم شرنگ دارد، در پنج واژه که هر کدام نشانی حزن‌انگیز از  
بی‌پناهی انسان در این خاکدان است، بیان می‌کند:

«میر صالحین» دلی سوولوق اتمه‌سی،

«میر عزیزین» شیرین شاخسی گتمه‌سی،

میر ممدین قورولماسی، بیتمه‌سی،

ایندی دئسک، احوالاتدی، ناغیلدی،

مچدی، گنتدی، ایتدی، باتدی، داغیلدی.

اطوار «میر صالح» و دیوانه بازی اش  
در دسته\* «میر عزیز» و خوش آن پشتتازی اش  
«میر ممد» و به بزم هنر صحنه سازی اش  
اینها برای ما، همه اینک فسانه است  
بگذشت و رفت و مرد و پراکند و در شکست

مضمون «جدایی» در هر دو منظومه به زیبایی ارائه شده است اما مهارت شهریار در بیان این مضمون بسیار قابل توجه می‌باشد. شیوایی تعبیری که او برای نشان دادن این واقعیت اجتناب ناپذیر زندگی انسان به کار می‌برد، حد و مرزی نمی‌شناسد. آری، انسان، همچون کاروان، روزگاری در کاروانسرای دنیا رحل اقامت می‌افکند و سرانجام دیر یا زود، می‌رود و منزل به دیگری می‌پردازد:

من گوردویوم کروان چاتیپ، کوچوبدور  
آیریلیغین شربتینی ایچیبیدور  
عمر موزون کوچی بوردان کچیبیدور  
کنچیب، گندیب گندر-گلمز یوللارا  
توزو قونوب بوداشلارا، کوللارا

آن کاروان زده‌ست به حسرت درای کوچ  
 نوشیده جام تلخ جدایی برای کوچ ۸۰  
 زینجا گذشته قافله عمرسای کوچ  
 زین غمکده برای ابد رخت بسته است  
 گرد رهش به چهره صحرا نشسته است

شهریار در بیان خاطرات کودکی خود بسیار صمیمی و بی تکلف است. در موارد زیادی این خاطرات، زندگی نامه خوانندگان است که با او معاصر بوده‌اند و یا به یک نسل بعد از او تعلق دارند.

بوداملاردا چوخلو جیزیق اتمیشام  
 اوشاقلارین اشیقلارین اوتמושام  
 قورقوشوملو سققه آلیب ساتمیشام  
 اوشاق نئجه هیچ زادینان شادااولار  
 ایندی، بیزییم غمی توتمور دونیالار

بودند بامها همه بازی سرای ما

بردم چه مایه قاب زاغیا رو آشنا ۹۲  
 بس قاب سربدار\* خریدم زبچه‌ها

کودک خوش است از همه عالم به یک کمی  
 دارم غمی کنون، که نگنجد به عالمی

\* قاب نسبتاً بزرگی را، به شیوه پر کردن دندان، از چند جا سوراخ می‌کردند و در آن سرب مذاب می‌ریختند که سنگین شود و نقش مؤثر داشته باشد.  
 (مترجم)

و اما تفاوت عمده‌ای که در بیان خاطرات دوران کودکی، به هنگام بازدید خانه پدری، میان این دو منظومه وجود دارد، این است که لامارتین بیشتر بر خرابیهای تدریجی که در اثر مرور زمان در شکل ظاهری ساختمان به وجود آمده است تکیه می‌کند، اما شهریار به تغییرات تأسف بار گذشت ایام در جسم و جان ساکنان روستا تأکید دارد. او نشانه‌های انکسار را که در طی دوران مفارقت در چهره‌ها و قامت‌های هم سن و سالانش پدیدار شده است، به خوبی می‌بیند و آنها را به زیبایی توصیف می‌کند. کودکان، میانسال و میانسالان پیر شده‌اند. بسیاری از دوستان و آشنایان نیز، صرف نظر از سن و سالشان، اسیر خاکند و شاید نامی هم از آنان بر جای نمانده است:

کهنه‌لرین سور سومویو دار تیلیپ

قورتولانین چول - چوخاسی ییر تیلیپ

«ملاً ابراهیم» لاپ اری ییب، قورتولوب...

بگذشتگان، به خاک عدم، خواب رفته بین

از ماندگان، عبا و قبا، تاب رفته بین

«ملاً\*»، تکیده جان و تنش، آب رفته بین...

اهیلارون، یتیمیش کفن چورودوب

جاهیلاری دنیا غمی کیریدیپ

قیز گلین‌لر - ات جانلارین اریدیپ،

«رخشنده‌نین» نه وه توتور الینی،

«ننه قیزین» کوره کنی - گلینی.

پوسانده‌اند هفت کفن رفتگان تو

افسرده است و غمزده نسل جوان تو ۸۶

کو آنهمه طراوت دوشیزگان تو

«رخشنده»، «قزنته» شده عهد شکست شان\*

گاهی عروس و گه نوه گیرند دست‌شان

شهریار در بازدید از زادگاه و محل زندگی دوران کودکی، به هر کجا که گام می‌نهد خاطرات ویژه آن مکان را توصیف می‌کند. باغچه و اسطبل و مکتب و مسجد و کوی و برزن، همه و همه برای او مشحون از این خاطرات است. تمام روستا برای او به مثابه خانه پدری است و عموم ساکنان آن مانند اعضای خانواده او هستند. او همه را به نام یاد می‌کند و ویژگیهای جسمی و روحی هر کس را به زیبایی و با دقت شگفت‌آوری توصیف می‌نماید، به طوری که فهم اشعار، بدون مراجعه به راهنمای این منظومه که معمولاً در پایان کتاب و در تمام چاپها به چشم می‌خورد، بسیار دشوار خواهد بود.

این جنبه از خاطرات در منظومه «تاک و خانه»ی لامارتین دیده نمی‌شود و به طوری که گفتیم، توجه او تنها به توصیف شکل ظاهری خانه پدری و بیان خرابیهای به وجود آمده در آن معطوف است و اگر گاهی از رفتگان نیز یادی می‌کند، این مورد بسیار نادر است.

در این باره به نقل چند قطعه از شاهکار شهریار بسنده می‌کنیم:

\* هر دو نفر، از خویشان و همبازی دوران بچگی شاعر بودند (مترجم)



«میر مصطفی دایی» اوجابوی بابا  
هئیکللی، ساققاللی، تولستوی بابا  
ائیلردی یانس مجلسی نی توی بابا  
خشگنابین ابروسی ارده می  
مسجدلرین، مجلسلرین گورکه می

«میر مصطفی دایی» و بلندای قامتش  
۵۵ یا ریش و هیکللی به تولستوی شباهتش  
می شد عزا بدل به عروسی زهمتش  
بود آبروی خلق و مباحات خشگناب  
فخر همه به مسجد و مجلس، زشیخ و شاب

«مجدالسادات» گولردی باغلار کیمی  
گورولداری بولوتلی داغلار کیمی  
سوز آغزیندا ارپردی یاغلار کیمی  
آنی آچیق، یاخشی درین قاناردی  
یاشیل گوزلر، چراغ تکین یاناردی

«مجد»\* آن که خنده هاش چو گلخند باغ بود  
فریاد او چو رعد به کهسار و راغ بود  
لطف کلام او چو فروغ چراغ بود  
پیشانی از درایت و فهمش حکایتی!  
چشمان سبز، از شرر شمع آیتی!

شهریار بحث زودگذر بودن دوران کودکی و نوجوانی را با مضمون بی‌وفایی جهان و بی‌پایگی مهر آن پیوند می‌زند و ناپایداری روزگار کجرفتار را با زیباترین مثالها و شیواترین کلمات توصیف می‌کند و به خوانندگان پند نیوش خود هشدار می‌دهد که در دام این خون‌آشام گرفتار نیایند و در سایه مهر ظاهری آن یک دم نیاسایند:

حیدربابا، دنیا یا لان دنیادی

سلیمانان، نوحان قالان دنیادی

اوغول دوغان درده سالان دنیادی

هر کیمسیه هر نه وئرب، آلبیدی

افلاطوندان بیر قورو آد قالییدی

حیدربابا چه پرچ و دروغ است این جهان

این مرده ریگ نوح و سلیمان و دیگران ۴۹

فرزندزاده، می‌دهدش درد بی‌کران

بر هر که هر چه داده، ازو واستانده است

جز شهرتی تهی، ز فلاطون چه مانده است؟

اما این گونه مضامین عمیق و واقع‌بینانه در منظومه «تاک و خانه» به چشم نمی‌خورد. البته لامارتین نیز، آن‌گاه که از ایام سرور آفرین عمر خویش سخن می‌گوید، از زودگذر بودن آنها دچار شگفتی و اندوه می‌شود. این مضمون را می‌توان در قطعه زیبای «دریاچه» که از اشعار نغز و پر مغز اوست ملاحظه

نمود.

در پایان این نوشته، برگردان چند بیت از این قطعه را به خوانندگان مقاله تقدیم می‌کنیم:

«ای زمان، پرواز خود را متوقف سازا

«شما نیز، ای لحظه‌های شیرین، از جریان باز ایستیدا

ما را به حال خویش بگذارید تا از خوشیهای زودگذر زیباترین ایام عمرمان بهره‌مند شویم!

در این خاکدان، شوربختان فراوانی هستند

که با استغاثه، مقدم شما را انتظار می‌کشند:

برای آنان جاری شوید؛

ایام زندگی آنان را بریابید؛

از نگرانیهایی که آنان را می‌آزارد

نجاتشان دهید و نیکبختان را فراموش کنید.

اما، من به بیهودگی، لحظه‌های بیشتری را توقع دارم،

فرار زمان از اراده من بیرون است؛

به شب می‌گویم: «سیر خود را آرام‌تر کن»

در صورتی که سپیده‌دم به زودی آن را زایل خواهد کرد.

پس، دوست بداریم

و از لحظه‌های زودگذر بهره‌برگیریم!

انسان هیچ لنگرگاهی و زمان هیچ کرانه‌ای ندارد؛

زمان جاری است و ما در گذریم! ۴۲

## یادداشتها و ارجاعات:

1. HUGO, Victor, LES TRAVAILLEURS DE LA MER,  
Romans, t.3, Éd<sup>s</sup> du Seuil, 1963, p.g.

2. *Jean-Jacques Rousseau.*

3. Les Confessions.

4. *Chateaubriand.*

5. Les Mémoires d'outre-tombe.

۶- استفاده از واژه بیگانه اتوبیوگرافی (*Autobiographie*) از اینروست که به نظر نگارنده هیچ یک از معادلهای فارسی این لغت که از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تصویب شده است، به سبب برخی از دشواریهای کاربردی آنها، نظیر حالت جمع و یا مضاف قرار گرفتنشان، نمی تواند کاربرد داشته باشد. (برای کسب اطلاع بیشتر به کتاب «واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، واژه‌های عمومی - ۱، چاپ مرداد ماه ۷۶، ص ۴۸ مراجعه شود.)

7. *Roman Personnel.*

8. *Roman Psychologique.*

9. René.

10. *Madame de Staël.*

11. *Sénancour.*

12. *Benjamin Constant.*

13. *Sainte-Beuve.*

14. *Autobiographique.*

15. *Thème.*

16. *Alphonse de Lamartine.*

۱۷- «*La Vigne et La Maison*».

لامارتین در منظومه دیگری نیز با عنوان «*Les Souvenirs d'enfance, Milly ou la terre natale*» (خاطرات کودکی، میلی یا زادگاه) به طور مشروح از خاطرات دوران کودکی خود سخن گفته است که در این مقاله، برای احتراز از تداخل مطالب، اشاره‌ای به محتوای آن نخواهیم کرد.

18. *Mâcon.*

19. *Milly.*

۲۰- شهریار، محمد حسین، حیدر بابایه سلام، انتشارات شمس، تبریز،

ص ۶۴.

21. *Le Vallon.*

22. *Le Lac.*

23. *L'Automne.*

24. *Les Méditations poétiques.*

25. *Louis-Philippe.*

26. *Louis Napoléon.*

۲۷- حیدر بابایه سلام، ص ۶۴.

۲۸- با توجه به این که تمام بندهای حیدر بابا به سلام دارای شماره می باشد، در این نوشته به جای هر گونه ارجاع، به ذکر این شماره ها در سوی چپ ترجمه آنها اکتفا خواهیم کرد.

۲۹- برگردانه‌های اشعار فارسی، برگرفته از کتاب سلام بر حیدر بابا، ترجمه کریم مشروطه چی (سؤنمز)، انتشارات دنیا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۷ می باشد. توضیح این نکته لازم است که ترجمه منظوم اشعار حیدر بابا به فارسی، همچون ترجمه هر نوشته منظومی به زبان دیگر، به گونه ای در خور، امکان پذیر نمی باشد، به طوری که هیچ یک از برگردانهایی که تا حال از این اثر به عمل آمده است، علی رغم تلاشهای مستمر مترجمان و دقت و وسواس قابل تحسین آنان، نتوانسته است حق مطلب را در ترجمه تمام واژگان متن اصلی و انعکاس دادن حلاوت کلام آن، ادا کند. حتی ترجمه منشور این شاعرماندگار نیز، به سبب وجود اصطلاحات خاص زبان ترکی آذری و فرهنگ روستایی که در این منظومه به کار رفته است، نمی تواند بازتاب آیینی از زیبایی و شیوایی متن اصلی باشد.

۳۰- پترارک (*Pétrarque*)، شاعر، موزخ، محقق و باستان شناس ایتالیایی در قرن چهاردهم میلادی.

31. La Vigne et La Maison, dans Les Grands Auteurs français, XIX<sup>e</sup> Siècle, A. LAGARDE et L. MICHARD, Éd<sup>s</sup> BORDAS, Paris, 1969, p.118.

۳۲- شهریار، محمد حسین، کلیات دیوان شهریار، ج ۱، انتشارات نیما، تبریز، ۱۳۶۸، ص ۳۵۹.

33. Les Grands Auteurs français, P.P. 118-120
34. *Dialogue.*
35. "Moi".
36. "Âme".
37. Les Grands Auteurs français, XIX<sup>e</sup> Siecle, p. 120.
38. *Ibid*, p.121.

۳۹- منظور خواهران لامارتین هستند؛ او پنج خواهر داشت.

40. *Ibid*, p.122.
41. *Ibid*.
42. Le Lac, dans ITINÉRAIRES LITTÉRAIRES,  
XIX<sup>e</sup> SIÈCLE, MARIE-CAROLINE CARLIER Retautres,  
Éd. HATIER, 1994, p.68.

## منابع:

1. HUGO, Victor, LES TRAVAILLEURS DE LA MER, Romans, Éd. du Seuil, 1963.
- ۲- واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، واژه‌های عمومی-۱،  
مرداد ۱۳۷۶.
- ۳- شهریار، محمد حسین، حیدر بابایه سلام، انتشارات شمس، تبریز (بی تا).
- ۴- مشروطه‌چی، کریم، (سؤنمز)، کریم، مترجم، سلام بر حیدر بابا، انتشارات  
دنیا، تهران، ۱۳۷۷.
5. LAGARDE, A, et MICHARD, L, Les Grands Auteurs  
français, XIX Siècle, Éd. BORDAS, Paris, 1969.
- ۶- شهریار، محمد حسین، کلیات دیوان شهریار، ج ۱، انتشارات نیما، تبریز،  
۱۳۶۸.
7. CARLIER, MARIE- CAROLINE et autres, ITINÉRAIRES LITTÉRAIRES, XIX<sup>e</sup> SIÈCLE, Éd.  
HATIER, 1994.